

دادسرا و صلاحیت در آن

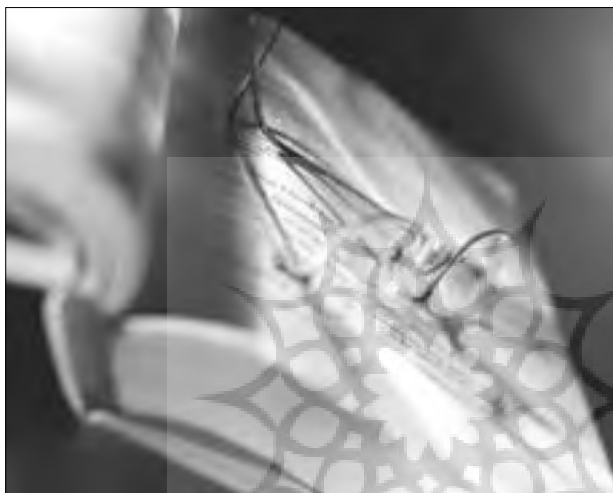
اشاره:

با توجه به اینکه آشنایی دانشجویان حقوق با مباحث عملی و جریان پرونده‌ها در دادگاه اهمیت بسیاری دارد، در این بخش به دنبال آنیم تا با طرح مباحث کاربردی در کنار مباحث نظری این هدف مهم را برآورده سازیم. آنچه می‌خوانید مجموعه‌ای از مطالب تئوری و کاربردی در خصوص دادسرا و صلاحیت در این مرجع قضایی است که بر اساس کارگاه‌های آموزشی دادسرا با تدریس **استاد شهرام محمد زاده** (قاضی دادگستری) تهیه و تدوین شده است.

تهیه و تنظیم:

حجت مبین

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی



در حال حاضر دادسرا جزء قوه قضائیه محسوب می‌شود در حالیکه در کشور فرانسه دادسرا جزء قوه مجریه محسوب می‌گردد

دادسرا و سابقه تاریخی آن

یکی از انواع تقسیم بندی جرایم، تقسیم بندی جرایم به جرایم قابل گذشت و غیر قابل گذشت می‌باشد. جرایم غیر قابل گذشت دارای جنبه عمومی است. ولی این سوال مطرح می‌شود که چه کسی وظیفه طرح این جرایم در دادگاه را دارد و چه کسی حقوق جامعه را مطالبه می‌نماید؟

دادسرا در فرانسه از دیر باز وجود داشته است. در تاریخ قدیم فرانسه دایاران که در پارک کار می‌کردند، نمایندگان پادشاه بودند و از حقوق پادشاه که بیشتر جنبه مالی داشت، دفاع می‌کردند. از قرن چهاردهم به بعد بعضاً دادسرا برخی از دعاوی مردم عادی را هم می‌پذیرفت. پس از انقلاب کبیر فرانسه در ابتدا می‌خواستند دادسرا را حذف نمایند، ولی در نهایت دادسرا به شکل امروزی آن شروع به کار کرد.

در قوانین ایران هم در زمان تدوین «قانون اصول محاکمات جزایی» مصوب ۱۲۹۰ دادسرا پیش بینی شد. اگرچه آن زمان هم برخی دادسرا را مخالف شرع می‌دانستند ولی با دفاع مرحوم مدرس این قانون تصویب و به اجرا گذاشته شد.

در قانون مذکور سه نوع دادسرا در کنار سه نوع دادگاه پیش بینی شده بود: پارکه بدایت (دادسرای شهرستان)، پارکه استیناف (دادسرای استان) و پارکه دیوان تمیز (دادسرای دیوان عالی کشور).

قانون «اصول تشکیلات عدلیه» نیز در جای خود مواد متعددی را به بحث دادسرا اختصاص داده بود. نکات بسیار مهمی در این قانون مورد توجه قرار گرفته است که در قوانین جدید به این موارد اشاره‌ای نشده است. از این رو این قانون می‌تواند راهنمای ما در حل برخی مشکلاتی باشد که پاسخ آنها را در قوانین جدید نمی‌توان یافت.

در سال ۱۳۵۸ به دلیل وجود دیدگاه حذف دادسراهای اختصاصی، دادسرای استان و دادسرای ارتش حذف شد. تا قبل از سال ۵۸ دادسراهای استان به جرایم کارکنان دولت رسیدگی

می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب نیز نهاد دادسرا فعالیت خود را با تغییراتی ادامه داد و تا قبل از «قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب» مصوب ۱۳۷۳ که دادسرا را حذف نمود، دادسرای عمومی در معیت دادگاه‌های کیفری یک و دو و دادسرای انقلاب هم در معیت دادگاه انقلاب فعالیت می‌نمود.

دادسرا به موجب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۸۱ مجدداً ایجاد شد و فعالیت خود را از سر گرفت. البته باید توجه داشت به موجب قانون جدید، و بر خلاف قوانین قبل از سال ۱۳۷۳، «دادسرای عمومی» و «دادسرای انقلاب» با هم ادغام شد و با نام «دادسرای عمومی و انقلاب» به فعالیت می‌پردازد.

دادسرا و مقامات آن

در حال حاضر دادسرا جزء قوه قضائیه محسوب می‌شود در حالیکه در کشور فرانسه دادسرا جزء قوه مجریه محسوب می‌گردد. چرا که مقامات دادسرا - به استثنای بازپرس - مقام اداری هستند و نه قضایی. به همین سبب است که دایاران مکلف به تبعیت از دستورات دادستان هستند ولی دادرسان در انجام وظایف خود مکلف به پذیرش مقامات اداری ما فوق خود نیستند. بنا براین بهتر است در کشور ما هم دادسرا به وزارت دادگستری محول شود تا هم این هدف تأمین گردد و هم وزارت دادگستری عهده دار وظیفه معینی شود.

دادسرا از اعضای زیر تشکیل شده است:

۱- دادستان: دادستان مقامی است که ریاست دادسرا را بر عهده دارد و از بدو الی ختم نقش مفید و موثری در تعقیب کیفری بر عهده دارد همچنین رسیدگی به برخی

گواه

امور مدنی و حسبی و نظارت بر حسن اجرای قوانین بر عهده دادستان است.

۲- معاون دادستان: در نبود دادستان جانشین او محسوب می‌شود و دادستان هم می‌تواند برخی امور را به معاون یا معاونین خود تفویض نماید.

۳- دادیار: به دستور دادستان و طبق مقررات و با رعایت سلسله مراتب به پرونده‌ها رسیدگی می‌نماید. دادیار بر خلاف بازپرس باید از کلیه دستورات دادستان تبعیت نماید و سلسله مراتب اداری را رعایت کند.

۴- بازپرس: بازپرس بر خلاف مقامات فوق مقام قضایی است و جز در موارد استثنایی مکلف به تبعیت از دادستان نمی‌باشد. در صورت بروز اختلاف بین دادستان و بازپرس دادگاه به حل اختلاف می‌پردازد.

دادسرا هیئتی واحد است. دادستان، معاون یا معاونین وی و دادیار می‌توانند به جای یکدیگر فعالیت نمایند لذا در یک پرونده، در یک جلسه ممکن است دادستان در دادگاه حاضر شود، در یک جلسه معاون وی یا یکی از دادیاران. یا به قول دکتر متین دفتری «قضات دادسرا مثل اموال مثلی اند!» بنابراین هر کدام می‌توانند جانشین دیگری شوند.

اگرچه دادیار مکلف به تبعیت از دستورات دادستان است ولی می‌تواند دستورات خلاف قانون وی را انجام ندهد و برای این کار باید کتباً خلاف قانون بودن دستور دادستان را به وی اعلام نماید، در این صورت دیگر مسئولیتی متوجه دادیار نخواهد بود.

وظایف دادستان

دادستان وظایف متعددی را برعهده دارد که مختصراً به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

۱- دادستان می‌تواند در صورت صدور حکم قطعی تقاضای فرجام خواهی کند. در حقیقت قانونگذار دادستان را یکی از کسانی می‌شناسد که حق فرجام خواهی دارند. علت هم این است که دادستان وظیفه نظارت بر حسن اجرای قوانین را برعهده دارد.

۲- نظارت بر امور حسبی.
۳- دادستان می‌تواند در جریان تحقیقات بر اعمال بازپرس نظارت نماید. (بند ه ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب) و به طریق اولی حق نظارت بر دادیاران را هم در جریان تحقیقات خواهد داشت.

۴- نظارت بر آزادی مشروط، شکایت از تعلیق بدون توجه به شرایط و نظارت بر اجرای احکام کیفری بر عهده دادستان است.

۵- دادستان در جریان کشف جرم نظارت مستقیم دارد و در پایان این مرحله با صدور قرار جلب به محاکمه متهم به دادگاه معرفی می‌نماید و یا با صدور قرار موقوفی تعقیب پرونده را مختومه می‌نماید. باید توجه داشت عنوان قرار مجرمیت که امروزه به کار می‌رود اصطلاح صحیحی نیست چرا که تا قبل از صدور حکم قطعی دادگاه نمی‌توان کسی را مجرم شناخت و مطابق قانون اساسی اصل بر برائت است.
۶- دادستان برخی وظایف اداری از جمله شرکت در برخی جلسات اداری را نیز بر عهده دارد.

باز هم متذکر می‌شویم دادستان مقام قضایی نیست و نظارت دادستان بر جریان تحقیقات از جهت نظارت بر حسن اجرای قوانین است.

صلاحیت در پرونده‌های کیفری

با توجه به اینکه مسائلی که در این بخش مطرح شده است عمدتاً در خصوص صلاحیت دادسرا و دادگاه‌های کیفری است ضرورت دارد قبل از طرح مسائل نکاتی را در خصوص صلاحیت مطرح نماییم.

گفتیم دادرسی عمومی و انقلاب صلاحیت رسیدگی به کلیه جرایم را دارد. البته برخی جرایم در تبصره ۳ ماده ۳ استثناء شده‌اند. حال این سوال پیش می‌آید که مناط تعیین صلاحیت چه زمانی است؟ در ماده ۲۶ قانون آئین دادرسی مدنی بیان شده است، مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست مگر در مواردی که خلاف آن مقرر شده است. بنابراین وقتی پرونده‌ای به دادگاه حقوقی ۲ ارائه شد ولی بعد تشکیلات قضایی تغییر کرد این قانون جدید صلاحیت دادگاه قبل را نفی نمی‌کند.

ولی در امور کیفری مناط تعیین صلاحیت چه زمانی است؟ تاریخ وقوع جرم، تاریخ انشاء کیفرخواست و یا ؟

در سیستم جدید دادسرا برخی جرایم با کیفرخواست به دادگاه می‌روند و برخی بدون کیفرخواست. بین این دو دسته جرایم می‌بایست تفکیک قابل شد. در جرائمی که با کیفرخواست به دادگاه می‌روند ملاک تعیین صلاحیت دادگاه، تاریخ تنظیم کیفرخواست است. در جرائمی که بدون کیفرخواست به دادگاه می‌روند، در صورتی که به شاکی خصوصی نیاز داشته باشند، تاریخ تقدیم شکایت و در غیر این صورت تاریخ اولین اقدام تعقیبی مناط تعیین صلاحیت است.

مسئله

دختری ۱۷ ساله به علت داشتن رابطه نامشروع (کمتر از زنا) با پسر ۲۵ ساله از سوی دادسرای

عمومی و انقلاب شهرستان آبادان تحت تعقیب قرار می‌گیرد. پرونده از سوی معاون دادستان به یکی از دادیاران ارجاع می‌شود. دادیار پس از انجام تحقیقات متوجه می‌شود که رابطه آن دو زنا‌ی غیر محصنه بوده است و با این استدلال که رسیدگی به این جرم در صلاحیت دادگاه کیفری استان است پرونده را با قرار عدم صلاحیت به بازپرس ارجاع می‌کند.

الف- به نظر شما آیا اقدام دادستان در ارجاع پرونده به دادیار صحیح بوده است یا خیر؟ اقدام دادیار چطور؟

ب- برای رسیدگی به این پرونده چه تصمیمی اتخاذ می‌کنید؟

ج- چنانچه عمل نسبت به دختر زنا‌ی غیر محصنه و نسبت به پسر محصن بود چه تصمیمی می‌گرفتید؟

پاسخ به مسئله

در خصوص پاسخ به این مسئله می‌بایست به نکات زیر توجه داشت:

۱- دختر ۱۷ سال دارد. مطابق تبصره ماده ۲۲۰ قانون آئین دادرسی کیفری به کلیه جرائم اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال در دادگاه‌های اطفال و طبق مقررات عمومی رسیدگی می‌شود. و از سوی دیگر در تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب بیان شده است به جرائم اطفال مستقیماً در دادگاه و بدون کیفرخواست رسیدگی می‌شود. ولی باید توجه کرد به جرائم افراد بالغ زیر ۱۸ سال مطابق مقررات عمومی رسیدگی می‌شود یعنی می‌بایست کیفرخواست صادر گردد و آنچه در تبصره ۳ ماده ۳ بیان شده است مخصوص اطفال یعنی افراد نابالغ است. بنابراین در فرض مورد نظر پرونده می‌بایست در دادسرا مطرح شود.

بد نیست به این نکته هم اشاره شود که آنچه بیان شد پاسخ قانونی است در حالی که این انتقاد برقانون وارد است که افراد کمتر از ۱۸ سال را نباید در دادسرا و مطابق مقررات عمومی محاکمه کرد.

۲- توجه به این نکته جالب است که دادسرا در مورد جرایم منافی عفت عمومی حق ندارد شروع به تحقیقات نماید مگر اینکه جرم مشهود باشد یا شاکی خصوصی وجود داشته باشد. ماده ۴۳ قانون آئین دادرسی کیفری تأکید دارد دادرسان و قضات تحقیق تنها در غیر از موارد جرایم منافی عفت می‌توانند به اجرای تفتیش یا تحقیق از شهود و مطلعین یا جمع آوری اطلاعات بپردازند. تبصره این ماده تصریح می‌کند: «تحقیق در جرایم منافی عفت ممنوع است مگر در مواردی که جرم مشهود باشد و یا دارای

دادسرا هیئتی واحد است. دادستان، معاون یا معاونین وی و دادیار می‌توانند به جای یکدیگر فعالیت نمایند. یا به قول دکتر متین دفتری «قضات دادسرا مثل اموال مثلی اند!»



شاکي خصوصي بوده...»

در مواردی که جرم مشهود است ضابطین دادگستری وظیفه دارند تعقیب را آغاز نمایند. ولی در مورد این پرونده چون دادرسی رأساً اقدام کرده موضوع ماده ۴۳ منتهی است.

۳- در خصوص جرایم منافی عفت باید توجه داشت در صورتی که در زمان ارجاع دلیلی بر وقوع زنا وجود نداشته باشد، میبایست اصل را بر عدم وقوع زنا گذاشته و عمل را تحت عنوان عمل منافی عفت مادون زنا در نظر گرفت بنابراین اقدام معاون دادستان در ارجاع پرونده به دادیار صحیح بوده است. زیرا مجازات چنین عملی شلاق تعزیری است و رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه عمومی است، نتیجتاً اینکه هم دادیار و هم بازپرس می‌تواند تحقیقات را انجام دهد.

۴- پرونده از سوی معاون دادستان ارجاع شده است، باید توجه داشته باشیم معاون دادستان هم دادیار است ولی جانشین دادستان است. در صورتی که دادستان به وی اجازه داده باشد حتی در زمان حضور دادستان، معاون وی می‌تواند پرونده را ارجاع دهد. ولی در زمان نبود دادستان وظیفه ارجاع با معاون اوست، حتی اگر اجازه ارجاع به وی اعطاء نشده باشد. سایر دادیاران هم در صورتی که از سوی دادستان اجازه داشته باشند می‌توانند پرونده را ارجاع دهند یا رسیدگی نمایند.

۵- وقتی دادیار متوجه می‌شود واقعه زنا غیر محصنه بوده است:

نخست آن که این جرم در صلاحیت دادگاه کیفری استان نمی‌باشد، زیرا مطابق تبصره ماده ۴ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، رسیدگی به زنا در صورتی در صلاحیت دادگاه کیفری استان است که مجازات آن رجم باشد یعنی زنا محصنه باشد. در حالی که مجازات زنا غیر محصنه حد جلد (۱۰۰ تازیانه) است.

دوم آن که دادیار با قرار عدم صلاحیت پرونده را به بازپرس ارجاع می‌دهد. صدور قرار عدم صلاحیت به اعتبار یکی دیگر از اعضای دادرسی صحیح نیست، زیرا دادرسی یک هیئت واحد است و این کار می‌تواند از طریق یک تصمیم اداری هم انجام گیرد. (به عنوان نمونه یک مورد قرار عدم صلاحیت و یک مورد هم تصمیم اداری اتخاذ شده از سوی دادیار در پایان پاسخ به مسئله آورده شده است) باید توجه داشت در هر حال نتیجه یکی است زیرا کلیه قرارهای دادیار باید با موافقت دادستان باشد و در صورت بروز اختلاف، نظر دادستان متبع است. بنابراین در صورت صدور قرار عدم صلاحیت دادستان باید با آن موافقت نماید و در صورت اتخاذ تصمیم اداری هم وظیفه ارجاع با



دادستان خواهد بود.

اگر دادستان در این مورد نظر دادیار را نپذیرفت دادیار می‌باید مراتب را صورت جلسه نماید تا مسئولیت انتظامی متوجه وی نباشد.

قراری که دادیار یا بازپرس صادر می‌کنند، خطاب به دادستان صادر می‌گردد. در صورت بروز اختلاف بین بازپرس و دادستان، دادگاه تعیین تکلیف می‌کند و در صورت بروز اختلاف بین دادیار و دادستان، نظر دادستان متبع است.

سوم آن که در خصوص این پرونده زمانی که مشخص شد واقعه زنا است به موجب تبصره ۳ ماده ۳ میبایست رسیدگی مستقیماً در دادگاه و بدون کیفرخواست انجام گیرد.

بنابراین پاسخ بخش الف مسئله چنین خواهد بود:

۱- اقدام معاون دادستان در ارجاع پرونده به دادیار صحیح بوده است و البته ممکن بود ارجاع به بازپرس هم صورت گیرد.

۲- تصمیم دادیار در صدور قرار عدم صلاحیت و ارجاع به بازپرس نادرست است زیرا اولاً دادیار حق ارجاع ندارد و حتی در صورت صدور قرار دادستان می‌بایست با این قرار موافقت نماید. ثانیاً جرم زنا غیر محصنه در صلاحیت دادگاه کیفری استان نیست که لازم باشد تحقیقات آن توسط بازپرس انجام گیرد. ثالثاً به استناد تبصره ماده ۴ رسیدگی به این پرونده مستقیماً در دادگاه انجام می‌گیرد و نیازی به صدور کیفرخواست نمی‌باشد.

و پاسخ به بخش ب یعنی تصمیم صحیح چنین خواهد بود:

در این حالت دادیار باید اولاً نظر دادستان را جلب نماید که واقعه زنا بوده است. یعنی یا قرار عدم صلاحیت صادر کند و به تأیید دادستان برساند و یا خطاب به دادستان اعلام کند واقعه زنا بوده است و دادستان هم بپذیرد.

قراری که دادیار یا بازپرس صادر می‌کنند، خطاب به دادستان صادر می‌گردد. در صورت بروز اختلاف بین بازپرس و دادستان، دادگاه تعیین تکلیف می‌کند و در صورت بروز اختلاف بین دادیار و دادستان، نظر دادستان متبع است.

ثانیاً نیازی هم به صدور قرار عدم صلاحیت یا امتناع از رسیدگی توسط دادستان نمی‌باشد چرا که مطابق ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب دادرسی در معیت دادگاه کار می‌کند و اختلاف صلاحیت بین دادگاه و دادسرا متصور نخواهد بود. بنابراین دادستان با یک تصمیم اداری پرونده را به دادگاه عمومی ارجاع خواهد نمود.

سوال: اگر جرم در اهواز رخ داده بود آیا می‌توانستیم بگوئیم اختلاف صلاحیت بین دادگاه اهواز و دادرسی آبادان رخ داده است؟ در این حالت تکلیف دادرسی آبادان چیست آیا می‌تواند قرار عدم صلاحیت صادر نماید؟

راه حل منطقی این است که دادرسی آبادان می‌بایست پرونده را به دادگاه آبادان ارسال نماید و دادگاه عمومی آبادان قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت دادگاه عمومی اهواز صادر نماید. زیرا اختلاف صلاحیت بین دادگاه آبادان و اهواز کاملاً قابل تصور است.

البته قضات دادگاه های تهران این نظر را قبول ندارند و معتقدند دادرسی یک شهر می‌تواند قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت دادگاه شهر دیگر صادر نماید. ولی به عقیده ما چون دادرسی در معیت دادگاه است، لذا اختلاف صلاحیتی بین دادرسی یک شهر و دادگاه شهر دیگر قابل تصور نیست و با توجه به خلأ قانونی در این زمینه بهتر است که دادرسی پرونده را به دادگاه ارجاع نماید و قرار عدم صلاحیت توسط دادگاه صادر شود نه دادرسی.

بدیهی در صورت بروز اختلاف بین دادگاه دوم و دادگاهی که قرار عدم صلاحیت صادر کرده در صورتی که در حوزه قضایی یک استان باشند حل اختلاف با دادگاه تجدید نظر استان و در صورتی که در دو استان باشند با دیوان عالی کشور خواهد بود.

این نکته را هم باید متذکر شد که صدور قرار

به عقیده ما چون دادرسی در معیت دادگاه است، لذا اختلاف صلاحیتی بین دادرسی یک شهر و دادگاه شهر دیگر قابل تصور نیست

گواه



عدم صلاحیت از سوی دادسرای یک شهر به اعتبار صلاحیت شهر دیگر صحیح است.

پاسخ به قسمت ج:

جرم زنا از جرایمی است که وقوع آن منوط به انجام عمل توسط دو نفر است. ماده ۵۶ قانون آئین دادرسی بحث صلاحیت اضافی را مطرح می‌کند.

در این ماده بیان شده است که به جرایم معاونین و شرکای جرم در همان دادگاهی رسیدگی می‌شود که مجرم اصلی محاکمه می‌شود. باید توجه داشت در مورد زنا نمی‌توان به این ماده استناد کرد زیرا در این مورد معاونت یا مشارکت وجود ندارد بلکه تحقق جرم منوط به عمل دو نفر است. در این مورد رأی وحدت رویه شماره ۵۴۹ مورخ ۱۳۶۹/۱۲/۲۱ مقرر می‌دارد:

« جرمی که تحقق آن منوط به فعل دو نفر باشد جرم واحد است و چنانچه رسیدگی به اتهام یکی از متهمان در صلاحیت دادگاه کیفری یک باشد رسیدگی به اتهام متهم دیگر هم بالملازمه و مستفاد از تبصره یک ماده ۷ قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور مصوب خرداد ۱۳۶۸ در صلاحیت دادگاه مزبور خواهد بود ... »

بنابراین در این خصوص دادگاه صالح برای رسیدگی دادگاه کیفری استان است که صلاحیت رسیدگی به جرم مهم‌تر را دارد. باید توجه داشت چون این جرم از موارد تبصره ۳ ماده ۲ است (حد زنا) بنابراین پرونده در دادسرا مطرح

نمی‌شود مگر اینکه به تشخیص دادستان تحقیقات به خاطر سایر جهات ضرورت داشته باشد که در این صورت مقام صالح برای انجام تحقیقات بازپرس خواهد بود زیرا بازپرس صلاحیت رسیدگی به هر دو جرم را دارد.

آنچه در قسمت ب مطرح شد به صورت برعکس هم قابل طرح است. یعنی اگر در همین مورد پرونده به این عنوان که زنا محصنه است به دادگاه کیفری استان ارجاع شد، ولی در جریان تحقیقات مشخص شد که زنا محصنه نبوده، باید چه تصمیمی اتخاذ کرد؟

در این مورد دو فرض قابل بررسی است.

نخست- مشخص می‌شود آنچه رخ داده نسبت به هر دو طرف زنا غیر محصنه است. در این حالت رسیدگی در صلاحیت دادگاه عمومی است و این رسیدگی بدون کیفرخواست انجام می‌گیرد. (تبصره ۳ ماده ۳) بنابراین دادگاه کیفری استان با قرار عدم صلاحیت پرونده را به دادگاه عمومی ارجاع می‌دهد. البته چون دادگاه کیفری استان دادگاه تجدید نظر استان است (دادگاه مافوق نسبت به دادگاه عمومی) می‌تواند این کار را با دستور اداری هم انجام دهد.

دوم- مشخص می‌شود آنچه رخ داده اصلاً زنا نبوده است. در این حالت می‌بایست تحقیقات مقدماتی در دادسرای محل وقوع جرم انجام گیرد.

دادگاه کیفری استان می‌تواند پرونده را به دادسرای شهرستان ارجاع دهد، چون دادگاه کیفری استان دادگاه مافوق نسبت به دادگاه و دادسرای شهرستان است. البته به شرط آن که شهرستان محل وقوع جرم در حوزه قضایی همان استان واقع باشد، در غیر این صورت ابتدا دادگاه کیفری استان می‌بایست قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت دادگاه کیفری استان محل وقوع جرم صادر نماید. دادگاه کیفری استان محل وقوع جرم می‌تواند پرونده را به دادسرای شهرستان محل وقوع جرم ارجاع نماید. قبلاً مفصلاً ذکر شد در صورتی که دادیار در جریان تحقیقات متوجه شود رسیدگی به پرونده در صلاحیت وی نیست، می‌تواند از طریق تصمیم اداری یا قرار عدم صلاحیت خطاب به دادستان تصمیم لازم را اتخاذ نماید. در پایان نمونه این دو تصمیم ارائه می‌گردد:

۱- تصمیم اداری خطاب به دادستان

به تاریخ پرونده کلاسه تحت نظر قرار گرفت و به شرح زیر اتخاذ تصمیم می‌شود.

ریاست محترم دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان آبادان نظر به اینکه به موجب اظهارات شهود و نظریه پزشک قانونی به شماره و ... احراز شده بزه انتسابی کمتر از زنا نبوده است بلکه در حد زنا بوده است به استناد تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب خود را صالح ندانسته التفات فرموده پرونده را جهت رسیدگی به دادگاه عمومی شهرستان آبادان ارجاع فرمائید.

۲- قرار عدم صلاحیت

به تاریخ پرونده کلاسه تحت نظر قرار گرفت، با اعلام ختم رسیدگی به شرح زیر اثناء قرار می‌نماید.

ریاست محترم دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان آبادان نظر به اینکه به موجب اظهارات شهود و نظریه پزشک قانونی به شماره و ... احراز شده بزه انتسابی کمتر از زنا نبوده است بلکه در حد زنا بوده است به استناد تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب خود را صالح ندانسته و قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت یکی از شعب دادگاه عمومی شهرستان آبادان صادر می‌گردد.